


بازرسی شد
۱۶ - ۲۷

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه حوزه و مدرسه استاد جعفر شریانی
۵۵۳۴

۵۰۶۲

 <p>کتابخانه مجلس شورای ملی</p>		<p>شماره ثبت کتاب</p> <p>۹۲۳۳۹</p>
<p>کتاب موصوفه بعضی کتب</p>	<p>مؤلف</p>	<p>موضوع</p>
<p>شماره قفسه</p> <p>۵۲۵۵</p>		

خطی - فهرست شده
۵۲۵۵

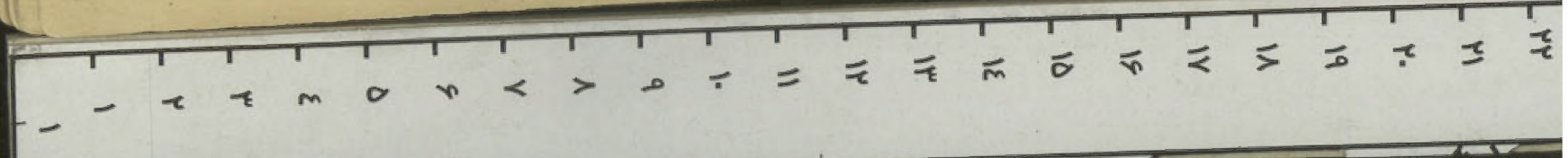
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

شرح می شود این را در فرستادیم و به شما
 برساند بعضی کلمات او را سبک کرده اند از بی حجابی
 در اندیشه این را که در شاهیه می خواند و در
 او را نوشته است بنیاد می گذارد و در آن
 هر قدر که می تواند در مورد و در حد
 که در این کتاب است



بعضی نوشته اند از حجابی که در آن

اظنه لا فاق محمد جعفر بن
 آقا محمد علی الکرمانشاهی
 المسکن





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعض از مؤمنین بگذرمانشاهان کتاب کوچکی
که نام او طریق النجاة عن بعض الشبهات بود و از
بعض رؤساء اهل تصوف بودند نزد حقیر آورده
یکه در شب باونگاه کردم آنچه بنظر آمد بر او نوشتم
قال فی کتاب طریق النجاة فی ذیل کلام مولوی
علیه الرحمه میفرماید بدکهر را علم و فن آموختن
الآخره اقول مخفی نماید آنکه ملائی روی واحد
از عرفا منکر نشده و همه او را قبول دارند و کتاب
او را مالی قرآن میدادند چنانچه صاحب کتاب که

اسم

اسم او را برده رحمة بر او نموده انموی در کتابش میگوید
این ملجم مرادی بجناب امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد که
مرابکشن پیش از آنکه این عمل شنیع از من سرزند حضرت باو
فرمود الحق و فاعل دست حق کی زنم بر الله حوطن
ودق لیک پیغمبر شو و شفیع تو غم مالک روح من
مملوک تهم پیش من این زن ندارد قیمتی الی اخره ما قال و
احد از فرق اسلام نیست که هم حضرت امیر را خوب
بداند و هم عبد الرحمن ابن ملجم را و هر دو را ناجی بداند
بجمله اینکه شفاعت حضرت البقره رد نمیشود پس
هر دو ناجی و در بهشت میباشدند فرقه خوارج
قائلند باینکه عبد الرحمن ابن ملجم شهید و ناجی است
و حضرت امیر را متدبیتند بغض و عداوت و
والعیاذ بالله بریدی او و سایر فرق اسلام بر
این اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ناجی و
عبد الرحمن ابن ملجم مخلد و راناست پس کسیکه
هر دو را ناجی بداند از این هفتاد و سه فرقه اسلام

خارج است و دیگر اگر مطلب بر این باشد که حضرت
شفاعت ابن ملجم را بکنند لابد بامر خداوند است
بفرموده او است مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ
و در جامعه کبیره امام را توصیف میکنند عباد
مُكْرَمُونَ لَا يَسْأَلُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ
پس بنا بر این جناب سید الشهداء علیه السلام هم شفاعت
یزید و ابن زیاد و عمر بن سعد و شمر بن ذی الجوشن
و سایر قتل خود را باید بکنند ب همان جهتی که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام شفاعت ابن ملجم را میکند و همه
یا دامنه سعه رحمة الهی را تا باین حد باید قائل شد باینکه
از صفات خاصه امام علیه السلام گذشت از ظالم
و قاتل خود است و شفقت بر او است هر کدام که
باشد چجه در هر دو امام علیهما هست بنا بر علی
ذلک پس این غراری یعنی چه و این سر و سینه زدن
و کبریه کردن برای چه باینکه قاتل و مقتول بامر خداوند هر دو
در بهشتند پس صاحب کتاب طریق النجاه که در

چند جای کتابش مینویسد که ما از قانون شریعت خارج
نیستیم خلاف واقع است قال فی کتاب طریق النجاه
مدعی انقیاد و مرتبه را آثار بسیار و علاماتیست
که در کتب اعلام مذکور و در مضائق آنها مضمون است
و ان کتب نزد تمام این طوائف مقبول و پسندیده و همه
از کتب را بر گرفته اند مثل بحر المعارف جناب اخوند
ملا عبد الصمد همدانی علیه الرحمة و کتاب مراحل الکلیات
و مراتب الحق مرحوم حاج محمد جعفر که بود راهب و
بستان السیاحه حاج شیخ محمد علی الله مقامه
سایر کتب بزرگان این سلسله جلیله الی اخره اقول
حقیر ان شاء کتاب اخوند ملا عبد الصمد و حاج محمد جعفر را
بدست میناورده و ندیده لکن بستان السیاحه حاج
شیروانی را دیده ام در انجا مینویسد در احوال خود
در شهر کاشمر در خانقاه امیر علی همدانی نشسته
بودم و بهر کس و بهر مشاهده مینمود و ناگاه نظرم
بر جوانی بد روح و اقامه گفت ما هذابشر از هذاب

الاملاک کریم طرفه پیکری دیدم که چشم چراغ جهانچین
افتاب ندیده و شکفت مظهری مشاهده کردم که گوش
لحتر زمان چنان ماهی نشینده مصرع از افق زمانه
و از فتنه جهان چون بدان مکان در آمدن بچاره از
دیدن آن دلبر زمانی از خویش برفت و باز آمد بجهت اختیار
این بیت از زبان جاری شد ظاهرش در لباس احمد جو
باطش لا اله الا هو کفتم این چه بود که یکباره دلم را زد
العشق نار یقع فی القلوب محرق ما سوی المحبوب
عشق چیست و از اچه معنی است فلا تکن فی القلوب
وهو انیس العاشقین و ذخیره العارفين و سوزنده
کفر و دین و محو کننده شک و یقین بعد از انهمین
نمط اثر او نظماً تکلم میکنند من جمله میگوید المجاز
قطره الحقیقه و میگوید در خجاست من عشق و
کم و عفت و مات مات شهیداً و حال آنکه انجیر از
مرویات شیعه نیست نسبت دهند باهل سنت که
او را روایت کرده اند و علماء امامیه منکر صحت این حدیث

باری باز میگوید ایدر ویش عشق خالو بدو عشق خالو
باری و بزرگان گفته اند عشق مجازی تلخیص سر
میکند و روح را زکد و را پاک می کند مخفی نماید در
اول قضیه نقل میکند که در شهر کشمیر جو مغنی
اقا است و احمد خود را اصطلاح اهل کشمیر یعنی احمد اقا
با اصطلاح اهل ایران تا اینکه میگوید انجمنان جان آمد
و نشست و فریاد از مجلسینا برخواست و مجلس را
از پر تو جمال خود بیاراست و از هر طرف صحبت در میا
آمد و من دراز میانی عاقبت صحبت بسوی طریقت
کشید و هر کس بقدر دانش خود سخن گفت چون شای
بزم کلام جام سخن را بکف آن یکانه دور از نهاد
بتیاس ملال کو هریشان کشاد و گفت قطره بکرست
که از بحر جدا ایم هر بحر قطره بخندید که میایم
فریاد از نهادم بر آمد که ایدر یای خوبی قطره
چسبست و در بار اچه معنی است در جوق افرمود که
قطره پیدا و دریا مخفی است و این طرفه تر که دریا

قطره مخفی است و هو معکم اینها کنتم بیت حلول
اتحاد اینجا حال است که در وحدت و بی عین خدا
لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا و مفاد این
شعر که این مرد نقل کرده ازان پیرامرد و کانه پسند
دال بر وحدت موجود است که کفر است و زندقه
و شناخته ازان وحدت وجود بدو بالا تر است
چونکه تقریر وحده وجود را بدو بخورده اند یکی
وحده وجود و موجود و دویم وحده وجود و
موجود و مفاد شعرا و لیسیت و دیگر آنکه کبر که جناب
حاجی شیرکاد رحال دیدن از پیرامرد بی اختیار
بود در آن نقش و خوشیهائی که نقل میکند باور
داده چنانچه خودش گفته بی اختیار گفته ظاهر
در لباس احمد جو بالطنش لا اله الا هو دیگر
چه لازم بود این عشقها را و خوشیها را ثبت کتاب
کند و بماند شعرا و نثر و اهل شهوات ببینند
و بخوانند و اشخاصی که بچه باز و لاطحی هستند

اذن شعرو نثر مخطوط شوند بلکه شاید اینها را حجة
کنند بجهة اعمال خود و بگوید دیگر که در قرآن
که یکی از بلاد روم است باز خوشگلی دیگر دیده
که نام او عبد الله اقا ابن ابرهیم قا بوده باز در اینجا
بنمط دیگر و با شعار دیگر و تحقیقات دیگر بیان
میکند بچارها قوم لوط که خداوند بلاد آنها را از
قعر زمین کنده تا بنزد بایک آسمان برد بعد از ازا با
عمارات و بنیان و خلقش سرازیر کرد غایت حیرت که
خداوند در نظر جمید انحال آنها نقل میکند است
که میفرماید لعن الله لکم لکنی سکرتم یعمهون
یعنی قسم بعم که آنها در مستی عشق امارد و بچه
بختی و تردد بودند هرگز آن بچارها اینقدر
اشعار از برای اوصاف امارد و تحقیقات نمیدانستند
و نمیکفتند جناب حاجی شیرکاد و وصف عبد الله
اقا میفرماید انشه سوار عرصه جمال ماهی بود که
خورشید را سما مکیه بنده اش میخواند و هر چه

مشتی بیکرد چمن حسن سر و خرامنده هم نرگس از
چشم او شرمند و هم بنفشه از زلف او سرافکنده
و میگوید بزرگان خورده شناس و محققان معرفت
اساس فرموده اند که در هر دلیلی ده چهار جمع
کردن یکانه جمال باشد بعد از آن می شمارد اول
دراز و از کردن و دست و موی و مرکب است و دوم
باریک و از کمر و پینه و موی و انگشت تا از استیم کرد
و از سر و رو و ذقن و مردمک دیده است چهارم
نات و از دهن و سوراخ بینی و ناف و فرج است
پنجم سرخ و از لب و لثه و زبان و رخسار است
تا آخر ده تا که می شمارد میگوید سخن در این است که
عبدالله افاد لبری بود که دل از عاشقان می بود
و هر که دید و وصف جمالش شنید و اله و حیرت
کرد یک بدانکه عشق بچند گونه وارد می شود اول
از راه گوش در آید و محض را بر باید و دوم از راه
چشم سیم از راه لمس و میگوید گوش چیری از تناسب

صورة و سیرت یا حرکت آن صورت و یا کمال از حساب
آن صورة بشنود یا مشورة حواس باطن سلطه
عشق در دل نزول کند و هم چنین بقدر چشم
و طریق لمس را نیز میکنند و میگوید گاه باشد که
بمجرد دیدن و یا شنیدن بی آنکه حواس باطن را
شریک کند و یا آن دیده و شنیده با حواس باطن
برسد عشق حاصل گردد و میگوید این فقیر را
حالت اخیر دست داد محض و بیکی شرکت حواس
باطن از یاد راقدا و عقل و جان را بر سر دل نهاد
نظم عشق آمد لا ابالی اتقوا عشق آمد عقل در
اندیش گو عشق کو بر هر جادای می تند چه
عجب کو بر دل دانا زنده هر چند در این دادم و
بند و عظم برایش نهادم بند را کیست و از دام بند
که بخت نظم گفت ای ناصح خمسه کن چند چند
بند کم ده زانکه بس سخت است بند و چون
زمانی بگذشت اثر مهر در آینه ظاهر گشت و بتایر

عشوقار بکنار آمد و کنار بکنار رفت و اینحال تدوی
سرایت کرد قال فی کتاب طرق النخاه فی وصف العلامة
الحلی علیه الرحمه رکن الاسلام و وارث علم النبوی
الامام العلامة الحلی در باب حاد یعشر فرموده
اجمع العلماء کافه الی اخره اقول صاحب بستان السیاحه
که کتاب او مؤلف او را شنید که مقبول و پسندید
دارد در کتاب خود چهار نفر از اعلام علماء را اسم میبرد
و تخطئه میکند چونکه نقل میکند از انها خبری که دال
بر قدح در صوفیه اول مرحوم علامه حلی علیه الرحمه
و ادویم مرحوم اردبیلی و ارحمه الله علیه سیم
مجلسی علیه الرحمه و اچهارم سید مرتضی رازی
صاحب کتاب تبصره العوام را پس جمع مابین پنج
علامه و خونی صاحب کتاب بستان السیاحه
نمیشود قال فی کتاب طرق النخاه و لکن قطب باید
عامل بعمل ظاهر و ملزم بطاعة نواهی و اوامر باشد
و بترك اعمال ظاهریه و مخالفه واجبات شرعیه و

او کتاب محرمات فرعیه کسی قطب نتواند بود اقول
مخفی غمانا دانیکه ملائی رومی کیست که احد از عرفاء
نیست که منکر او باشد و همه او را قبول دارند حبیب
بستان السیاحه مینویسد که ملائی در هزار شهر
بسیر خود داد و او را هر کرد بروی شهر قونییه
که مقر ملائی روم بود ببلاد شام خدمت شمس
بترزی و از او خواهرش کند که دفعه دیگر ببلد قونییه
قدوم نماید و هزار اشرف را تقدیم کند و پیشتر
میگوید چون وارد میشود در شام در قریه حیتا
شمس الدین را خواهی دید که با فرنگی زاده شطرنج
میسازد زینهار که بخاطر خطر میارازد پس یکی از
مردانست از اینراه اکاهش میسازد و این زدر را عتبه
خداوند نمشارکن و کفش حضرت را بسوی روم
کردان و این ابیات بخوان و بروید بحرفان کشیدار
ماراه بمن آوردید حالی صنم کزین پاره اگر او بوعده
گوید که دم دگر بیایم و بخورید مکر او را نفیر سدا و شما

میکوید بهاء الدین پیر ملای رومی حکم پدر رفت تا بقیه
صالحیت رسید و آنچه پدر باو گفته بود دید
شمس الدین را بقونیه آورد و در اثناء راه شمس الدین
سوار و پیر ملای پیاده میامد و آنچه شمس الدین باو
اقرار میکرد سوار شود راضی نشد و گفت شاه سو
و بنده سوار چگونه میشود و همه راه را در رکاب
تا بروم آمدند و چون شمس الدین ملای را ملاقات نمود
گفت سیری داشتم و سیری سرم را بتو دادم و سرم را به
پسرت بخشیدم اگر این پیر را هزار سال عمر میبود
و همه را در طلب خدا صرف مینمود آنچه در این سفر
او را حاصل گشت هزار یک او را حاصل نمیشد و
اولا اخبار ائمه معصومین صلوات الله علیه بر همه
را شطری از برای تو نقل کنم که در باب شطرنج چه
فرموده اند روایت کرده صاحب سر و دست
کاتب از جامع احمد بن محمد بن نصر النیرانی
از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بیع شطرنج

حرام است بخیالات او را خوردن ثمن او سخت است
نگاه داشتن او بجهت حاجت بازی کردن کفر است و
خود بازی کردن باو شرک مجذومند است و سلام
کردن بر کسی که بازی میکند باو معصیت است و نگاه
کبیره است و هلاک کننده است و کسی که دست
خود را در او کند مثل کسی است که دست خود را فرو
کرده در مینا گوشت خوک و خیز و نمازی بر او
نیست تا دست خود را بشوید هم چنانکه واجب است
دست خود را بشوید از گوشت خوک و نگاه کردن
بان آلات شطرنج مثل نگاه کردن بفرج ماد است
و کسی که بازی کند بشطرنج و آنکس که نگاه می کند
باو در حال بازی کردن و کسی که سلام کند باو
در حال بازی کردن در نگاه مساویند و کسی که
بنشیند بران بازی جای خود را از انس جهنم دست
کرده و اماده کرده و آن عیشی که در آن حال کرده
حشر خواهد بود برای او در روز قیامت و بر

از کسی که بازی میکند بطریح و مغرور شده ببار
 او بدستیکه اهل المجلس بر میگردند بسخط و غضب
 اله در هر روزی متوقع آن سخط و انقباض هستند
 پس تو را با آنها فرو میگرد و در چند روایت از حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت صادق علیه السلام
 نقل شده و تفسیر شده انما الخمر والميسر والافشاء
والالزام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه
 تفسیر شده میسر بزد و شطرنج و در تفسیر قمی از باب
 الحار و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
 کرده که فرموده در پایه شریفه مذکوره اما الخمر
 فكل مسكر من الشراب تا اینکه میفرماید و اما الميسر
 فالنرد والشطرنج و بالجملة اخبار ائمه معصومین
 سلام الله عليهم بمرحله تواتر است بمرقه شطرنج
 و اجماع مذهب شیعه بر تحریم آنست پس این اخبار
 اخبار روحی پیش از وقت بسیر خود که تو میروی
 در قریه صالحیه وقتی که بر سیه مینوی مرشد و قطب

شطرنج میبازد خیل غریب است معجزه او قیام از جمع
 بین متناقضین است شمس تیرنی مرشد ملا بوده و
 تکمیل ملا با اصطلاح خودشان بیاید و بشد
 البته اعجاز خبر داد و زانیده از تکمیل او باید باشد
 و از شمس باور سیده اگر بگوئی که شمس با او قمار
 بازی کرد که بعد از اسلامان کند یا قمار باز را ترک
 بدهد چنانچه ملا به سیر خود میگوید نههار بخاطر
 خود خطر میاوان سیر که از حد است از این راه
 اکاهش میسازد میگویم یا جانراست و شریعت
 مطهره خاتم انبیاء صلی الله علیه و اله که کسی با
 زن زانیه زنا کند یا بسیر خوشگل لواط کند تا صد
 میان آنها مستحکم شود و بخواهد یا بنویسید این
 عمل زنا و لواط ترک او بدهد یا اگر کافر است مسلم
 کند محرمات الهیه همه یکسانند بموجبیت آنها
 نزد آنکسی که نمی گریه بنده کان خود را از آنها علی
 السویه میبازد و تا اینا سرخسپه هدایت تمام خلق

محمد و آل محمد و صلوات الله علیه هم جمعین چه باصل دین که
انتقال از کفر باسلام باشد و چه باعمال که عبادت
از فعل واجبات و ترک محرمات باشد چنانچه شیخ
در زیارت امام علیه السلام اشهد انک قد اتممت
الصلاة و ایتت الزکوة و احرمت بالمعروف و نهیت
عن المنکر و در کجا و چه مورد این اولیاء دین و همد
إله الله کسی را بقمار باختن با او هدایت بدین اسلام
کرده باشند که از دومی او باشد و ثالثا این که
این مرد زده و دیگر از پسندیده و در کتب خود
ثبت نموده اند که اگر از پیر هزار سال عمر کند و حرف
در طلب خداوند کند به پیاده راه رفتن در رکاب
معادل نشود کمال خود پسند و منیت است و اگر
مقصود بجهت ان سوسیت که باو تعلیم کرده این
هم درست نیست چه بسا در اینست عمر هزار سال
در طلب خداوند بایک شیخی و مرشدی بر خورد
که از او کمال باشد و سوسری باو تعلیم کند که از سزاو اعلا

واجب

واجب باشد پس قول باینکه هزار یک آنچه در این سفر
اورا حاصل شده بدست و غیا بدست و غیا بدست و غیا بدست
بالغیب قال فی کتاب طرق النجاة شرط دومی از برای
شیخ اعتقاد خودست باید شیخ عقایدش مطابق
موافق با عقاید اهل بیت عصمت و طهارة علیهم
باشد و الا مبدع است قول ملائی روم که از اجله
اینها است و همه صوفیه بوجود او و کتاب
او افتخار میکنند مینویسد در کتابش شخصی
حق بود و میگفت خداوند باین مرد من تا جازفت
دو زخم شیشه ایست کسم دستکت عالم با یک عالم
شیر برای تو حاضر کنم ایضای تو همه زندهای
من حضرت موسی بر عمر آن اورا ~~و~~ نهی کرد و فرمود
انکه تو میگوئی سزاوار خداوند نیست منم است
جناب حق از مشابیه بشریت او بخیر و چون
حضرت موسی علی نبینا و اله و علیه السلام بمناجات
با خداوند رفت حق جل و علا او را عتاب کرد که

دوست مادر بخانید ای موسی اینها از او خوند و از تو
و از او شهدند و از تو زهر تو برای وصل کردن آمد
نی برای فصل کردن آمد مادر و زانبرگم و حالوا
نی بر و زانبرگم و قالوا انما اخرک لاهل و انیکلمات
مخالفت دارد با تمام فرمودهای انبیاء و ائمه
هدی علیهم السلام و نصوص قرآن مجید حتی
اینکه صاحب وانی روایت میکند از شیخ کلینی علیه
الرحمة که در کانی روایت کرده بسند خود از داود
بن القسیم الجعفی که از اجله رواة و صاحب قدر
و منزلت عظیم بوده و از چهار امام علیهم السلام
روایت کرده حضرت رضا و امام جواد و امام
علی نقی و امام حسن عسکری علیهم السلام
میگوید نزد جناب امام علی النقی علیه السلام
همین فرمود چه بود تو را دیده نشسته بودی
نزد عبد الرحمن بن ابی یعقوب عرض کردم او را
من است فرمود او در باره خداوند بگوید عظیم

میگوید

۱۱
میگوید او خدا را وصف میکند و خداوند وصف کرده
نمیشود پس بایا و بنشین و مجالست مانکن و بایا ما
بنشین و مجالسته او را ترک کن عرض کردم او بگوید چه
بخواهد چه نالی بر من هست هرگاه من بگویم او
قائل نباشم پس حضرت فرمود ایامیست که نعمتی بر
او نازل شود و تو را هم بگیرد ای اندالسته باز کسیکه
از اصحاب موسی علیه السلام بود و پدر از اصحاب
فرعون بود پس وقتی که سوار فرعون رسید بموی
و اصحاب او پس عقب ماند تا اینکه موعظه کند
پدر خود را و او را بیاورد و ملحق کند بشکر خضر
موسی علیه السلام پس او باید میگفت و پدر قبول
نمیکرد و غیض و غضب میکرد تا رسیدند بمیثاق
دریا و هر دو بالشکر فرعون غرق شدند پس چون
حضرت موسی علیه السلام خبر دادند فرمود پدر در
رحمت خداست اولی که نعمه خدا که نازل شود دفع نمیشود
از کسی که نزدیک گناه کار است و حساب او بعد از

از نقل اینجست میگوید کویا آن شخص توصیف خداوند
 میکرد باز نحو که خداوند عالم است بعلم و قادر است
 بقدره و نحو ذلك که اینها صفات زائده بر ذاتند
 یا اینکه قائل بوده بر ویت و مکان و نحو ذلك از چیزها
 که لا یوق حقیقت حیا نه و تکلیف نیست و شیخ کلینی علیه
 الرحمه روایت کرده در کتاب بسند خود از عبد الرحیم
 القصیر میگوید نوشته ام خدمت امام صادق علیه السلام
 اینکه در عراق جماعتی هست که خدا را وصف میکنند
 بصورت و تخطیط امام علیه السلام در جواب نوشت
 تَعَالَى اللَّهُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ
 تَعَالَى عَمَّا يُصِفُهُ الْوَاصِفُونَ الْمُشَبِّهُونَ اللَّهُ
 بِخَلْقِهِ الْمُفَرِّقُونَ عَلَى اللَّهِ تَخَفِيَ عَمَّا لَا يَنْدَهِبُ فَاسِدَ
 مَفْسِدٍ وَتَشْبِيهِ خَدَّاءِ تَعَالَى خَلْقٍ وَهُمُ خَيْرٌ سَيًّا
 مَقَالًا فَاسِدَ بَشِيرَاتِهَا أَهْلُ تَسَنُّنٍ وَعِلْمَاءُهَا
 وَرَفَاقَاتُهَا نَاشِئَةً كَمَا أَنَّ حَقَّ اعْتِنَانِهَا لَيْسَتْ
 وَبِأَفْهَامِ خُودِهَا سَخَوَاتِهَا تَوْحِيدِ رَسْتِ كُنْدِ

افرادند و مقالا فاسده و چه مقدار ائمه ماصول الله
 عليهم اجمعين رحمت کشیده اند و دفع اینها آتشینه
 و مذاهب فاسده از اذهان مردم باکی نیست که ما
 شطری از اخبار را برای تو نقل کنیم در بحار و نه
 کرده از حسین بن خالد که میگوید سؤال کردم از حضرت
 رضا علیه السلام که یابن رسول الله صلی الله علیه و آله
 مردم روایت از پیغمبر صلی الله علیه و آله اینکه فرمودند
 خداوند خلق کرد آدم را بصورت خود شخض فرمود
 خدا بکشید این مردم را اول حدیث را انداخته اند
 بد رستی که رسول الله صلی الله علیه و آله میکند
 بد و نفر که بهمدیگر سب و فحش میکنند شنیدیم
 از آنها بدیگری میگفت خدا قبیح کند روایت را و رو
 انکسی را که شبیه تو باشد پیغمبر صلی الله علیه و آله
 فرمود ای بنده خدا امکوی این را ببرد یعنی خودت
 اِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ وَ مَرَدَمَ اَيْنِ كَلَامِ وَ اَزْ بَعِيْرٍ
 شنیدند و گمان کردند که ضمیر در صورت را جمع بخدا

و حال آنکه راجح بان شخص مسبو است و اول حدیث را
 انداختند و باز در بخار روایت کرده از یونس بن
 ظبیان که میگوید داخل شدم بحضرت امام جعفر
 بن محمد علیهما السلام عرض کردم یا بن رسول
 بدرستی من داخل شدم بر مالک ابن انس و اصحابش
 پس شنیدم بعض اصحابش که میگفت از برای خدا
 صور مثل صورت نبی ادم و بعضی از ایشان میگفت
 از برای خدا است و دست و حجه قیام و درند بقول
 خداوند تعالی که در سوره ص فرموده یا بلیس
 ما منعناک ان تسجد لیا خالقک بیدکی استکبرت
 ام کننت من العالین و بعضی می گفت خداوند
 مثل جوانیست بسزای ساله پس شما چه منقرض
 یا بن رسول الله یونس میگوید حضرت تکیه داده
 بود پس راست نشست و فرمود اللهم عَفِّوْكَ
 عَفِّوْكَ بعد از آن فرمود ای یونس کسیکه گمان کند
 اینکه از برای خدا است صور مثل صورتها انما

بخدا شده و کسیکه گمان کند اینکه از برای خدا است
 جوارح مثل جوارح مخلوقین پس او کافر بخدا است
 پس شهادت او را قبول نکنند و ذبیح او را نخورید
 یعنی کوسفند و اگر سر بریده باشد چنین کسی انکوسفند
 میته است از او نخورید و این مالک ابن انس همان کسی
 است که احادیثی در بعد اهل تسنن میا باشد و قد
 مالکته ریسر و امام او همین است پس امام صادق علیه السلام
 گفت تعالی الله عما یصفیه المشیهو بصیغه الخلق
 پس وجه خدا اندیاء و اولیاء او میثابند و
 قول خداوند بیدکی استکبرت مغرید را اینجا
 قدر است مثل قول خداوند عز و جل و آید که بصره
 پس کسیکه گمان کند که خداوند در چیز نیست یا با
 چیزیست یا بخوبی میشود از چیزی چیزی دیگر
 یا آنکه خداوند خالی میشود از مکانی و مکان دیگر
 و چیز دیگر او را شاغل میشود پس خدا را وصف
 کرده بصفه مخلوقین و حال آنکه خداوند خود

خالق همه اشیا است الا یقاس بالقیاس ولا یثبت
 بالناس لا یجاو منه مکان ولا یشغل به مکان
 قریب عن بعد بعید فی قرینه ذلک الله ربنا
 لا اله غیره پس کسیکه خدا را بخواد و او را دوست
 دارد باین صفت پس او موحد است و کسیکه خدا را
 دوست دارد بغير این وصف پس خدا را از او بری است
 و ما هم از او بری هستیم تمام شد حدیث یونس
 بن ظبیان بنده بعض برادران دینی میرسانم اینکه
 امام صادق علیه السلام در این حدیث شریف فرمود
 کسیکه کار کند اینکه او برای خدا است جوارحی
 مثل جوارح مخلوقین پس او کافر محذ است و شهادت
 او را قبول نکنند و دبیحه او را نخورید چگونگی جمع
 میشود با اشعار ملائی و هم که اشخص مکلف حارث
 و وزم شیشهایت کشم دستکت عالم یا لیت عالم
 شیر برای تو حاضر کنم و ایضا رواست که در کاف
 بسند خود از صفوان بن بحیه از اجلاء رواست

و از خواص اصحاب حضرت رضا علیه السلام میباشد گوید
 ابو قریه محدث که از علما و محدثین اهل تسنن است
 از من خواهش کرد که او را بیاورد و خدمت حضرت رضا
 علیه السلام پس از حضرت اذن خواستم و ای او
 اذن داد چون او را داخل کردم و خدمت حضرت نشست
 اول سؤالاتی کرد از حضرت که از فروع احکام و حرام
 و حلال حضرت جواب داد تا اینکه بنای سؤال او
 از توحید شد و عرض کرد ابو قریه یا رسول الله
 روایت در دست دارم اینکه خداوند قسمت کرد
 رویت خود را و کلام با خود را میان دو پیغمبر و تو را
 بخاتم انبیاء ص داد و تو تکلم با خود را بناموسی بن
 عمران پس حضرت امام رضا علیه السلام فرمود
 پس که تبلیغ رسالت کرد از جانب خداوند بتمام
 جز و انش این آیات قرآنی را لا تدركه الابصار و
 هو يدرك الابصار و لا یحیطون به علما و کثیر
 کثیره شیء ایانه محمد صلی الله علیه و آله این با ترا

از جانب خدا بتلخیص تمام ثقلین خبر داد و بوقره
عرض کرد بلی حضرت فرمود چگونه میاید مردی
بسوی خلق جمیعاً و خبر میدهد ایشان اینکه آمده
از جانب خداوند و آنها را میخواند با امر خداوند و
میگوید که زکاة الا بصار و لا یحیطون به علیاً
و لکن مکتله شیء بعد از آن بگوید مردم که من خدا را
دیدم بچشم خود و احاطه علم را و کردم و او بصورت
ادعی زادت و بصورت بشر است یا حیاً تمکنید
از این مقامات زانکه نتوانستند چنین همتی و
چنین نسبتی به پیغمبر نمایند اینکه باید از جانب
خداوند چیزی بیاورد و بگوید و بعد از آن خدای
از اهرم بیاورد و بگوید از راه دیگر بوقره گفت
پس خداوند در قرآن در حکایت معراج فرموده
وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ پس حضرت رضا علیه السلام
فرمود بدست من که بعد از این به چیزی هست که دلالت
دارد بر اینکه آن رویت حیه بوده که فرمود ما کذب

الفؤاد ما را می و فرمود آنچه بچشم دیده همانست که
فرموده و لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ و آیات
خدا غیر از خدا است و حال آنکه خدا فرموده در جای
دیگر و لا یحیطون به علیاً پس هرگاه بصیران
او را ببینند پس احاطه علم با او شده و معرفت با او
شده پس بوقره عرض کرد پس تکذیب کنیم روایات را
پس حضرت رضا علیه السلام فرمود هرگاه روایات
مخالفت با قرآن دارد تکذیب باید کرد اجماع مسلمین
تماماً بر صحت قرآن است و یقینی بود قرآن است
نمیدانم همین تناقض را که حضرت امام رضا علیه السلام
بر بوقره وارد آورد اگر همین را حضرت موسی بر خدا
حکیم وارد میاورد که الهی یکجا توحید خود را
با آنچه شایسته هسته بر فرمود مخلوق برسان
و یکجا میفرماید این شخص عاشق حق و چار سائید
و او را در نجاسدی یا تعلیم جاهل و تنبیه غافل
بر اندیآء واجب نیست هر جا اهل را بگذاریم با آنچه

در پیش خود دارد و تصور کرده پس تعلیم توحید را
بجاهل نباید کرد پس یکی باید کرد جواب خداوند عظیم
حکیم در آنوقت چه میبود این عرفاء حکایت انبیاء
و افعال و اقوال آنها را و اوامر و نواهی را که از جانب
خدا میاورند و میسرسانند و کیفیت عبودیت آنها را
بالتشبه ساری نگاه دارند و باینکه خالق را بالتشبه باینها
تمام اینها را گویا باز چپه فهمیده اند یا باور ندارند
که اینها واقعیت داشته باشد و یا اینکه اوامر و نواهی
که انبیاء ع میگویند دستور العملی است اینها از
باری تعالی است قبول ندارند باری بریم بر سر
انفعیر که مثلا از جانب حقیقی گفته مادر و نر
بنکریم و حال را ما بروانکریم و قال را شیخ صدوق
علیه الرحمه در کتاب خصال بحمد طریق سند
روایت میکند از ابی الصلت هروی از حضرت
رضا علیه السلام که فرمود پدرم روایت کرده
از پدرش از ابائش از رسول خدا صلی الله علیه و آله که

فرموده ایمان قرآن باللسان و معرفه بالقلب و عمل
بالا ذکران و باز میگویند دیگر همین روایت را از ابو
احمد داود بن سلیمان العازکی از حضرت امام رضا
علیه السلام روایت کرده و اینها در کانی روایت کرده
بسنند خود از عبد الرحیم قصیر که میگوید نوشته
بخد مت حضرت صادق علیه السلام همراه عبد الملك
ابن احمین سؤال کردم او را از ایمان چه چیز است نوشتند
در جواب ایمان هو الاقرار باللسان و عقد فی
القلب و عمل بالا ذکران و باز در کانی روایت کرده
بسنند خود از ابی عمر و الزهیری از حضرت صادق
علیه السلام در باب وصف ایمان حدیث طویلی
که در او میگوید فاما فرض علی القلب من ایمان
فالاقرار بالمعرفه و العقد تا اینکه میگوید فرض
علی اللسان القول و التعبير عن القلب بما عقد علیه
واقربه الاخره حاصل این فرمایشات ائمه دین
صلوات الله علیهم جمیع اینست ایمان نه همین تنها

اعتقاد بقلب است بوحدا نیت خدا و با نچه لا تو است
ذات و از عدم مشابهه بشیر که امکان بود ز او
عدل او و منزیه او از نقایص بلکه باید زبان هم ناطق
شود با نچه قلب با و اعتقاد دارد و اگر جریان زبان
بعقاید حقه نباشد ایمان نیست پس ملای روح که
میگوید ما بروزان کریم و قالوا کذب است و اقترعت
بر خداوند بدلیل فرمایش حجتهای بالغه و دیگر
اینکه قرآن مجید حملوا است از تو نجات و تو عیدات
بر نصاری و سایر کفر اعم که نسبتها ناشایسته
بخداوند میدادند از قول بولد و شرک و سایر
چیزهای دیگر که لا یوجناب جو نیست چنانچه در آیه
میفرماید اَلَا اِنَّهُمْ مِنْ اَفْلَهٍ لِّیَقُولُوْنَ وَلَدَ اللّٰه
وَدَرِیْهِ دِیْکَرِ مِیْغَرِ مَیْدِ سُبْحَانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ
عَمَّا یَصِفُوْنَ و در آیه ثانی میفرماید در سوره
زخرف وَجَعَلُوا مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا اَلًا لِّیَلْبِیْزُوْا
لِّلْکُفُوْرِیْنِ و در سوره بنی اسرائیل میفرماید وَجَعَلُوْا

لِّیَلْبِیْزُوْا و اَلَّا اِنَّهُمْ مِنْ اَفْلَهٍ انا انا انکم لتقولون
قَوْلًا عَظِیْمًا در تفسیر شما میگوید این آیات و در تدبر
قرآن و اهل فکر که میگفتند ملئکه دختران خدا هستند
و از تفسیر قسمی از نقل میکند و آمده در سوره
انبیاء که میفرماید قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ وَلَدًا لَّجَا
بَا و از تفسیر قسمی نقل میکند که گفته این در حق نصاری
و یهود است و آنچه گفتند درباره مسیح و غیره و در
سوره مریم میفرماید كَذَّابُ السَّمَوٰتِ اَتِیْقُظَرْنَ
مِنْهُ وَتَشْجُوْا الْاَرْضَ وَتُخْرِجُ الْجِبَالَ هَدًّا اَنْ دَعَوْا
لِلرَّحْمٰنِ وَلَدًا یعنی نزدیک است که اسمانها بر کند و
زمین منشق شود و کوهها بروی هم بیفتند از این
مقاله که میگویند خداوند ولد دارد و در تفسیر
صالح در شرح همین آیه از تفسیر علی بن ابی حمزه
قسمی نقل کرده که روایت از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
می کند که فرمود سابق بر این هیچ درختی را خوار نبوده
تا وقتی که از برای خدای رحمن ولد قرار دادند و خدا

و چون اعزاز اجل است از اینکه ولد داشته باشد پس
اسما نه از دیکشد بترکند و زمین فشق شود و کوهها
بروی هم بریزند و تمام درختان عالم را در آنوقت لزه
گرفت از ترس عذاب خدا و درختان را از ریزخار
بر آوردند و هم چنین کلام الله مجید مملو است از
گفته های انبیاء عظام علیهم السلام که با هم خود
میرسانیده اند از تنزه خداوند از نقایص بشریت
و شریک بخدا و نفی ولد و سایر چیزها که لایق جلال
خداوند نیست و هم چنین بنصوص ائمه طاهرين
صلوات الله عليهم اجمعین هزاران هزار آیه است
هست ملاحظه کن مجلد توحید بجا را و اوای را و
اصول کما فی را و تتبع کن چه قدر ائمه دین در توحید
و تنزه خالق از نقایص بشریت و صفات لایق جمیع
فرمایشات کرده اند یکجا و یکپور ندیدیم که اشتنا
کرده باشند جاهل را بجهل خود یا عاشق را
معذور داشته باشند با اینکلمات نالایق ناشایسته جمیعاً

پس اصل این حکایت که ملا در مشو گفته خود شریعت
ببینید کدام بخیر او را جعل کرده و این مرد مشا و الیه
غافل از مفاسد آن در کتاب خود یا شعرا را بدار خود
ثبت کرده و تار و زریامت بماند و سبب کراهی
عوام الناس بشود که میشاید کسی از روی عشق این
حرفها ناشایسته را بجا بگویند خداوند تعالی
در قرآن مجید عتاب میفرماید بحضرت عیسی علیه السلام
وَ اِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى اَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُوا
وَ اُمِّي الْهَيْئِينَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ حَالِ انکه خداوند میداند
که عیسی گفت و حضرت عیسی هم میدانند که بر خداوند
مخفی و پوشیده نیست که او ن گفته و لکن از عظم
کلام و سختی حرف که عیسی و مادر او شریک جویند
باشند که نص او از روی جهل و نادانی و غلو در
باره عیسی و مادر او گفتند از خطا برامیکنند و
لهذا حضرت عیسی با کمال عجز و انکسار عرض میکند
اِنْ کُنْتُ قُلْتُ فَقَدْ عَلِمْتَ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا اَعْلَمُ

مَا فِي نَفْسِكَ مَا قُلْتَ لَهُمْ إِلَّا مَا أَرْتَنِي بِهِ أَنْ عِبُدُوا
 اللَّهَ خَدَاوند اگر من چنین کار می گفته ام تو خود
 عالمی بآن نگفته ام بایشان مگر آنچه را که فرمودی
 بگو اینکه عبادت بکنند خداوند را پس صاحب کتاب
 طرق النجاة عن بعض الشبهات که مینویسد باید
 عقاید شیخ و مرشد طابق و موافق باشد بل عقاید
 اهل بیت عصمت و طهارة و الامام مبدع است عندنا
 مصداق این شیخ و مرشد را کجا دیده یا اینکه خداوند
 بسبب جهل بآیات و اخبار و اغراض و امراض نفسیه
 از راه و جاده مستقیم کور و گم کرده و تمیز از انچه
 اینها برداشته باشد نتمیز بداند که صاحب لیسان
 که طریقه شاه نعمت الله را دارد مینویسد در کتاب خود
 که شاه نعمت الله مرشد و شیخ عبد الله یافعی غنی میباشند
 در حریم الشریفین بخدمت او رسیده و در حضور
 جناب شیخ چندین بار بعینیات ریاضات شاقه کشید
 و مجاهدت فوق الطاقه با انجام رسانید و از باطن

مفتوح

فیض موطن پیر کامل و مرتبه کمال رسید انکا بتلقین
 ارشاد و هدایت عباد اذن و اجازه یافت و بخصت
 شیخ بوطن مالوف و مسکن خویش شتافت بغیر قریه
 ماهان که از قراء کرمان است و الا از قبر شاه نعمت الله
 هم در آنست و خود شاه نعمت الله در اشعار خودش
 میگوید پیر ما کامل ماکمل بود قطب وقت امام عادل بود
 گاه ارشاد چون سخن گفته در توحید انکو سفتی
 یافعی بود نام عبد الله رهبر و هروان اندر گاه
 تا آخر اشعارش که میرساند و ساید و نام معروف
 کرخی بعد از آن میگوید شیخ معروف را انکو میدان
 شیخ داود طائیش میخوان پیر داود بود شیخ حبیب
 عجمی بود از عرب بنصب پیر و نصیر و الحسن باشد
 شیخ شین خان انجمن باشد یافت از صحبت علی ولی
 گشت منظور بنده که علی خرقه او هم از رسول خدا
 این چنین خرقه لطیف گراست و صاحب لیسان
 السیاحه مینویسد از معروف به بعد اخذ و کرده اند

اسلام او بعد موسی بن جعفر شد و از تناقضه و بنا قیام
 انجاشده و جنید را از خلکان میگوید از نههاست
 بوده و بعضی گفته اند عده ب سفیان ثوری فقه او
 بوده و صاحب حیات الجنان شافعی میگوید هر که
 گفته که جنید بذهب سفیان ثوری بوده غلط کرده
 بلکه جنید شافعی بوده شیخ تقی الدین سبکی که کتابی
 در طبقات شافعیه نوشته و در اشافعی نوشته
 و هم چنین غیر از علماء و در حیات الجنان و در لفظ
 حمار این را میگوید و اما شیخ عبد الله که اول مرثا
 نعمة الله میباشد حال او مشهور و معروف است که
 سنی بوده صاحب تاریخ مرآة الجنان و عبیر الیقظ
 میثلد و تاریخ او معتبر است و صاحب حیوة الجنان
 انکاب دیگر که نام او کفایة المعتقد انقلب یاری
 میکند از کرامات صادره از صوفیها و معاصروهم
 در لفظ جنید و حیات الجنان میگوید و قد سأل شیخنا
 الامام الیافعی عن لایة ان الشیطان لکم عدو فاحذروه

که این سخن خلکان میگوید و در زمان حمار
 موی جعفر علی السلام که در سال هجری ۲۱۰
 در بغداد در روز دوشنبه در روز دوشنبه در روز دوشنبه

عدو فاحذروا جانی الخ و بالجمله این امام یافعی را نوشته اند
 هم از علماء بوده و هم صوفی بوده و او را نزیل الحزن
 هم میگویند چونکه سالها چند مجاورت که مقصود
 بوده و صاحب روضا الجنات در ترجمه کراچی صاحب
 کثر القوائد که از جمله فلا مذهب سید خریض و شیخ طوسی
 بوده بعد از ذکر احوالات و تصنیفات او از کتب تراجم
 شیعه میگوید لکن وفات او را هیچ یک ذکر نکردند
 از علماء شیعه بسوا شیخ یافعی مشهور که از اعظم
 علماء اهل تشن است در تاریخ خود که نام او مرآة
 الجنان است که نوشته در سنه چهار صد و چهل و نه
 وفات کرد بواسطه کراچی و اسر الشیعه صاحب تصنیف
 بسیار و از اصحاب شریف سید مرتضی بود و باز
 صاحب روضات نقل کرده از رجال میرزا محمد اخبار
 که در تاریخ ذکر میکند شیخ مفید را و فضایل و کمالات
 و تصنیفات او را و روز وفات او را که از رحام عظیم
 شد هشتاد و هفت روز و افض و شیعه و از شیعه

جنازه کردند و خداوند رحمت داد خلق را از وجود او
 دویم از این مشایخ واسطه شاه نعمت الله شیخ احمد
 است معروف رسیده در سلسله اجازه شیخ احمد
 غلامی است که چونکه هم از علماء بوده و هم از بزرگان صوفیه
 و بزرگان شیعه و مشایخ احوالات و نوشته اند و مستحق
 صوفی بوده و برادر بوده با ابو حامد محمد غزالی صاحب
 کتاب حیات العلوه و نوشته اند کتاب حیات را مختصر
 کرده و او را حیات الاحیاء نام نهاده سیم از این مشایخ
 حسن بصری است که کتبت شیعه و سنی پر است از
 احوالات و از ابی الحدید مختصر از جمله مختصر از
 علی بن ابیطالب می شمارد یکی حسن بصری را و در
 مجار در جلد هشتم از نقل کرده از صاحب استیعاب
 که از جمله علماء اهل تسنن است در استیعاب و تواتر کرده
 از حسن بصری از قیس بن عباد که گفت امیر المؤمنین
 علیه السلام را طالب فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
 خدو روزی خد شب ناخوش شد و امر کرد که ابوبکر
 من الرافضة والشیعة والملاح الله منه صح

بجای او در مسجد نماز جماعت کند و قیتمه وفات کرد
 پس نگاه کردیم و نماز را دیدیم علم اسلام است و قوام
 دین است پس را خیم شدیم از برای دنیا و خود را
 رسول خدا ص را از برای دین را خیم شد پس بیعت کردیم
 با ابوبکر پس کسی بحسن بصری بگوید بندگان کذا اشتراک کردند
 امیر المؤمنین و کشیدن بمسجد چه بود اگر این روایت تو
 راست است و این عساکره باز یکی از علماء اهل تسنن است
 در کتاب تاریخ شام نوشته بنقل صاحب روایات
 از او که محمد بن زبیر گفت عمر بن عبد العزیز خلیفه شام
 مرا فرستاد نزد حسن بصری که از او سؤال کنم امور
 دین را از جمله سؤال کردم از حسن خبریده مرا پیغمبر خدا
 ابوبکر را خلیفه کرد و یانه پس دیدم حسن را نزد محمد
 نشست و گفت یا قوشک داری در این پدر نباشد
 تو را ای ولایتی لا اله الا هو پیغمبر خدا او را
 خلیفه خود کرد و ابوبکر علم او بخدا و تقوی او و
 خوف او از خدا بالا تر از این بود که خلیفه شود او را

پیغمبر و را خلیفه خود نکرده بود و اما کتب شیعه شرح
 در کتب احتجاج روایت کرده که حسن بصر در جنگ
 کاه که در آن جنگ و چون حضرت امیر عمر وارد بصره
 شد بیدار و وضوء گرفت حضرت فرمود یا و امیر
 کن در وضوء خود حسن بصره در وضوء کنست حجیر که شهادت
 میدادند لا اله الا الله و نماز پنجگانه را بخوانی حضرت فرمود
 پس چرا کت نگریدی از آنها گفت اسلحه بخود گرفتم
 که بیایم ندائی بگویم خورید القاتل و المقتول فی النار
 حضرت فرمود آن برادر تو شیطان بوده و راست
 گفته قاتل و مقتول از لشکر بصره فی النار و در بحار
 روایت میکند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حسن
 بصره را فرمود ساکت این امر است در کانی روایت کرده
 که شخصی از اهل بصره بخدمت امیر آمد و عرض کرد
 که حسن بصری میگوید اینها را که کتمان علم میکنند
 بوی کنند شکم آنها جهنم را ذیبت کند حضرت فرمود
 پس مؤمنان از غرور هلاک یابند باشد که خداوند فرمود

روایت کرده اند در وضوء

وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ
 حَادِثًا مِنْ عُلَمَاءِ مَا فَرَّموه که چون حسن بصره از ایشان
 بود این گماید و ابائمه ما زده که نقتله میگردند واقع را
 همه جا بیان نمیکردند و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَآلِهِ
 عَلَى أَعْدَائِهِمْ وَخَالَفَهُمْ

ff

تَمَّتْهُ الْاُخْرَىٰ چونکه در سابق قدری از سلسله
 اجازه و تلقی خرقه شاه نعمه الله مذکور شد خواستیم
 تمام اشعار و گفته او را ذکر کنیم میگوید شعر
 پیرو ما کامل مکتب بود قطب وقت و امام عادل بود
 گاه ارشاد چو سخن گفته در توحید و انکسوفی
 یا هنی بود نام عبد الله رهبر رهروان از درگاه
 صالح بربری روحانی پیرو منست تا دانی
 پیرو هم کمال کوفی بود کاذب کمالش بی کمال افروید
 باز باشد ابو الفتوح سعید که سعید است السعید شهید
 از ابو مدین و عنایت یافت بکمال از وی ولایت یافت
 مغربی بود مشرق بصفا اقبالی تمام مه سیمایا
 شیخ ابو مدین است شیخ سعید که نظیرش نبود در توحید
 دیگران عارف وجود بود کینه او ابو سعید بود
 بود در اندلس و رامسکن بس کرم کرد روح او باطن
 پیرو بود شیخ ابو البرکات بکمال جمال و ذات و صفات
 باز ابو الفضل بود بغدادی افضل فاضلان باستان

شیخ و احمد غزالی بود مظهر کامل جمالی بسود
 خرقه اش پاره بود و بکراست زانکه استاد او بکراست
 پیرو نساج شیخ ابو القاسم مرشد عصر و ذکراست
 باز شیخ بزرگ ابو عمران که نظیرش نبود در عرفان
 مظهر لطیف حضرت هب بند که ابو علی کاتب
 پیرو شیخ کاملش دانند بوعلی رود بارش خوانند
 پیرو هم حنید بغدادی مصر مغیر دمشق دلشاد
 پیرو حال او سری سقطی محروم حال او سری سقطی
 باز شیخ سری بود معروف چون سری سر او با و مشکوت
 او از موسی جواز احسان یافت کفر بکذاشته ایمان یافت
 یافت در خلق امام مجال بدبواب دگش در سا
 شیخ معروف انکومیدک شیخ داود طائش میخوان
 پیرو او بود شیخ حبیب عجمی بود از عرب بنصیب
 پیرو بصره ابو الحسن باشد شیخ شیخان انجمن باشد
 یافت از حجت علی ولی کشت منظور بند که علی
 خرقه او هم از سوختن است انجمن خرقه لطیف کراست

نعمت الله هم زال رسول نسبت با علی نسب ز بقول
 این چنین نسبت خوشی شما خوش بود که تو را بود اسلام
 و صاحب بستان السیاحه با اینکه خود شد در طی بیابان
 احوال شاه نعمت الله میگوید بسیاری از کتب و کتابها
 او را دیده و دیوان اشعارش مکرر و نظر رسیده و
 با وجود این طغره رفته سند اجازه و سلسله خرقه
 از خود شاه نعمت الله نقل نکرده اشعار میرزا علی الملقب
 بثبت علی قهر قهرخی که معاصر او بوده و در عصر
 مرحوم فتح علی شاه هر دو شان بوده نقل میکند
 و خود شاه نعمت الله در هشت صد هجری در سلطنت
 اولاد امیر تیمور کور گانه بوده وفات و را در
 هشت صد و سه و چهار نوشته اند این ثابت علی
 که چهار صد سال بعد از شاه نعمت الله بوده باید
 سلسله اجازه را از وی کلام خود شاه نعمت الله
 برداشت کند صرفه ندیده سلسله سند را از
 معروف بیابان ترنبرده در بستان السیاحه میگوید

فرزند سعادتمند مکرر فضایل و کمالات اوام الواثق
 بلطف الله الخفی و الجلی جناب میرزا علی الملقب
 بثبت علی قهر قهرخی است اما مشایخ سلسله علیه
 بر این پنج نظم نموده از شاه نعمت الله بیابان میگوید
 پیروی دادان بوجه نا شیخ عبد الله شاه یافعی
 پیر عبد الله شاه راستین شیخ صالح بود مرد پاکدین
 پیر صالح آنکه خود معروف است آنکه کامل کمال کوفی است
 پیروی باشد شرف شهید محرز اسرار بر زبان بوسعید
 پیر شیخ بوسعید انشا واد هفت بی مدین و نه پاکر داد
 شیخ بومد از امام نیکنام بدو بوسعید و انعالی مقام
 پیرو کار وی چهار ما بود مایه برکات ابوالبرکات بود
 پیرو البرکات ابوالفضل کزین مسکنش بعد از شاه پاکدین
 پیروی شاه احمد غزالی است آنکه در ملک و لایق نیست
 پیرو برفرق مردان تاج بود شیخ ابوبکر است و خود ساج بود
 پیرو بکر از شاه نورانی است کنیتش ابوالقاسم کورکاتی است
 پیرو القاسم نصیب مشرب بود ابو عمران امام مغرب



پیر بو عمر از امام پاکزاد بوعلی کاتب شه عالمی نهاد
 کیست دانای پیر شیخ بوعلی بوعلی رودباری ولی
 اندک بود شطراپ الهام صید رهنمای کیت میگردانید
 شیخ و سیری سقراطی شاه را شیخ و معروفان صفای نهاد
 کیست بر معروفان رهنما در طریق شه علمای از خدا
 مظهر ذات خداوند جل نوحیم سرور مردان علی
 در کهنش باب الهام عالم منکران بقول در عالم کست
 رهنمای اولیا حضرت پیشوای راه ما الخضر سلست
 از پدر او داشت و از پدر متصل حضرت خیر البشر
 نسبت این سلسله کفتم تمام تا بماند یاد کاری والسلام
 و در کتب رجال شیعه اسمی از این اشخاص نیست الا در
 کتب صوفیه اسم برده میشوند قاضی نور الله ششتری
 که چه قدر سعی دارد در پوشیدن معانی صوفیه
 و کفریات آنها با وجود کثرت تجربه و تتبع و در تواریخ
 و اخبار نمیتوانسته که یکی از اینها را بیک روایت یا
 بیک نقل خبری از امام علیه السلام یا از کتب شیعه

در حق او درست کند و در حق عبدالله یا فغی که اول شریک
 نعمت الله می باشد در محال پس المؤمنین که تالیف او است
 میگوید تعصب عبدالله یا فغی درست تر بجز اینست که
 در تاریخ خود گفته در قضیه خالد بن ولید
 که فرستاده محمد ابو بکر شد بجهت اخذ زکوة وقت
 و قهمت رده بر مالک بن نویره زد در خلافت ابو بکر
 و او را کشت و همان شب زن او را گرفته با او محبت
 کرد میگوید یا فغی در تاریخ خود که نام او مرآت الجلال
 و عبرة الیقظان است گفته چونکه صحابه شان آنها
 و عدالت آنها بحدیست که نه ممکن است که چنین امر
 شنیعی از خالد بن ولید سرزند و آنها ساکت
 نمایند لهذا واجب است این عمل خالد را توجیه و
 احتمالات درست کرد و لو آنکه آن احتمالات بعیده
 باشند و میگوید یا فغی در توجیه و تاویل دروغ
 بسیار گفته که اثری از آنها در کتب سیر و اخبار
 نیست و داود طائی و ابن خلکان در تاریخ خود خوا

او را مفصل ذکر میکند هر چه ننگا کند به بیند بوی
 تشیع از او فهمیده نمیشود این خلکان میگویند
 ابو حنیفه درس خواند بعد از آن کتاب خود را بعد
 از آنکه دارای علم شد انداخت و میباشط فرات و
 از اهل عرفان شد از این قرار در عهد حضرت صادق
 بوده نوشته اند در کتب رجال شیعه که چهار هزار
 نفر اصحاب از زمان حضرت صادق علیه السلام باقی
 از آن حضرت اخذ علم حلال و حرام و احکام و معارف
 دینی و دنیا میگردید ~~در این زمان~~
 این خلکان میگویند عطاء بن ابی رباح که از
 معروفین اهل بیت است گفته داود طائے مدت
 بیست سال سیصد درهم خرج او شد و نفقه و کوه
 او هفتاد سیصد درهم بود که پول این زمان پانزده
 تومان میشود بعد از چند شرط نقل میکند که حجامت
 کرد حجام یک دینار طلا داد باو گفتند سرف کردی
 گفت هر که را حرقه نیست عبادت نیست این خوب خلکان

این حدیث در کتب رجال شیعه
 آمده است و در کتب اهل سنت
 نیز آمده است و در کتب
 مناقب اهل بیت نیز آمده است

شئون و کرامات متناقضه نقل کرده چشم شاهد
 روشن باد باین نحو مقتداها و احمد غزالی برادر محمد
 غزالی کینه او ابو الفتوح است ابن ابی الحدید در شرح
 نهج البلاغه میگوید از خراسان آمد بغداد و بسیار
 سخن او بود در مینر و قادر بر هر گونه کلام بود و
 منبر میگفت ابلیس سید الموحذین است کسیکه توحید را
 از ابلیس یاد نگیرد و از ندیق است امر شد که سجده کند
 برای غیرای خود پس ابا کرد و گشت بضارع الا الیکم
 و اما غیر که حاشا و کلا ابن ابی الحدید میگوید دفعه دیگر
 در منبر گفت حضرت موسی بن جعفر و ند گفت ربنا
 انظر الیک خلد و ند فرمود لن ترنا ای موسی من دیده
 نمیشوم موسی گفت اینکارهای تو است دم را صفو
 خلق خود گفته بعد از آن روی او را سیاه میکرد و از
 او را بیرون میکنی و مراد عوت کردی بکوه طور برای
 مناجات بعد از آن مراحل شمات خلق میکنی اینکار تو است
 باد و سنن پس چگونه باشد کار تو باد شمن ابن ابی الحدید

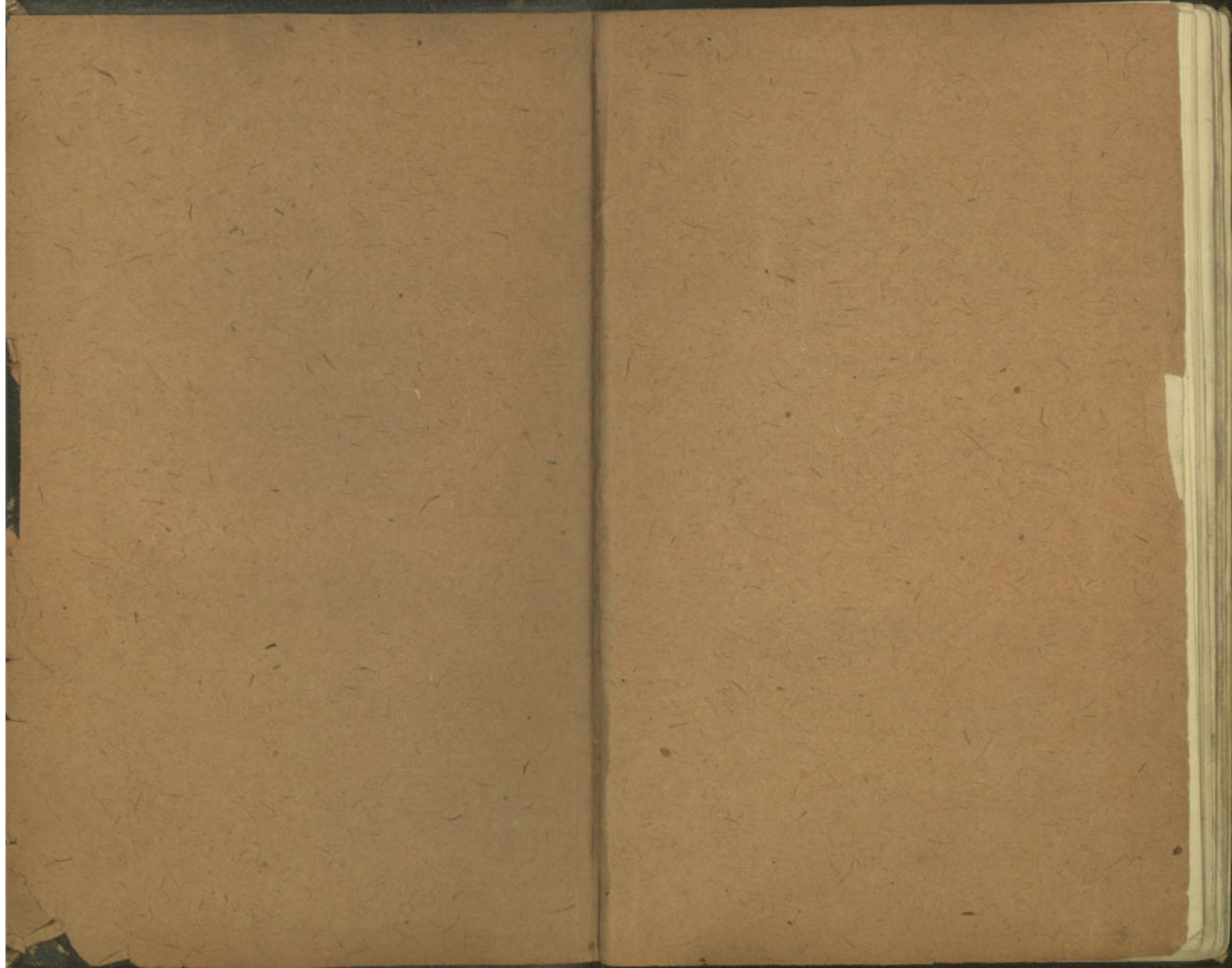
میگوید یک مرتبه دیگر در منبر گفت حضرت موسی با شیطان
ملاقات کرد موسی با او گفت ای ابلیس چرا سجده نکردی
برادم گفت هرگز نکنم چگونه توحید کنم خدا را بعد از آن
بغیر او التفات کنم و لکن تو ای موسی از خدا خواسته که او را
به بینی بعد از آن سوگفتند نگاه کن بکوه و تو هم قانع شدی
به همین که معشوق خود را به بینی و غیری را به بینی پس من
از تو توحیدم صادق تر است از آنکه بگوید میگوید این بخو
کلامها او بود و مردم با و خیلی گریه کردند و نام بزرگ
در بغداد و صفحہ عراق پیدا کرد بعد از آن به بغداد
میگوید و از ابو یزید بسطامی نیز این نحو کلمات صادر
میشد و کلمات ابو یزید را نقل نکرده اگر از و ساطع
شاه نعمت الله اولیاء خدا باشند و مقرب درگاه باشند
و حال آنکه معتقد بولایت عمر و یا بکفر و منکر مذهب ایشان
عشرته اند پس کلمات این دوازده امام علیهم السلام که فرموده اند
هر کس که توبه ای او بان دو نفر است حکم او حکم کفار است
و حشر او حشر کفار است اگر چه بد را و در دنیا پاک است

بجمله حرمة کلمه طیبه لا اله الا الله و محمد رسول الله
باید ایمان با بنی فرما نشات نباید کرد بغیر از الله عز و جل
و دیگر شایسته نعمت الله گفته شیخ ابو سعید که احد و سیما
است منزل او در اندلس بوده روح او کرم کرده با من
صاحب کامل بشما که از جمله علماء ما بوده و پیش از
هفتصد هجری اندک عصر او بوده در کتابی نام
او کامل بهائی است و هم چنین شیخ اجل ابو الفتح
که راجع که از علماء ما بوده و در چهار صد هجری
عصر او بوده در کتابی که از تالیفات او است
ذکر کرده اند سنتی بلاد اندلسی ناصیه هستند که
در شب دوازده عاشورا و تا سوغا سر کا و مرده را با کلاه
چوب بلند می کنند و میگردانند در بختانها و کوچه
بازارها و اجماع مردم و اطفال جمیعت بسیار در دور
از سر هلهله گان و رقص کنان و نای و سر نای و
طبل زنان میگردانند بتشبییه سر جناب سید الشهدا
علیه السلام و در بختانها که میرسانند این را میگویند

یاستی المروسة اطعمنا المظنفة یغنیانجام پیش
 طعام ده مارا از اغذیه فاخره و خوب که درشت کرده
 و در جمیع خانها انواع و اقسام غذاهای فاخره
 حاضر و مهیای کنند و بانها میدهند و بعضی لفظ
 مروسه را صفت خانم ندانند و گویند مروسه عباد
 از همان سرکا است و در بلاد اندلس غیر ممله اسلام و
 سنی و غیر ممله نصاری کلمه دیگر معروف نبوده از
 چنین سرزمینی قطعی و مرشد برای شاه نعم الله بر آنکس
 شده که مقرب او بخدا شده و بنده اله انهم ثانی علی
 قهر قهری سند اجازه او را بحضرت امام رضی الله
 تاسید الشهداء علیه السلام رسانیده که در آن
 بلاد یوم قتل سید الشهداء علیه السلام و ایوم عید ائمه
 باوی سخن کوتاه کنیم اگر اشک طالبین و ایمان است
 راه او را از راهش پیدا کند و انما لفظ افعال و
 اعمال و کردار و گفتار این ائمه معصومین صلوات
 علیهم اجمعین است بدون غرض و مرض قدم بقدم آنها

در طعام و عبادت و عقاید باید راه برود تا نجات از
 مهالک آخرت یابد و الا هر چه بکونی یا بنویسی رای
 مردی که حالشان را خداوند علی اعلا فرموده
 سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرتهم لا یؤمنون
 فایده نذار و صلوات الله علی محمد و آله
 الطاهین و لغنه علی اعدائهم
 و مخالفین اجمعین





طریقہ نبی ۵
اردو

خطی ۵
۵